

انتقاد عقل تاریخی

تعقل علمی جدید، معمولاً از تفسیرهای اساطیری و افسانه یکسره پاک و پیراسته نگشت؛ درجات داشت و جلوه‌های گوناگون. وقایع متحقق به کنار-تفسیر دبیران سومری و بابلی و مصری و عبرانی دربارهٔ حوادث ایام همان اندازه باطل است - که توجیه اساطیری یونانی و رومی بوج است. از آن گذشته، تصور نشود که فکر تاریخی در دوران نفوذ وجه نظر علمی همیشه عقلی محض بوده است. به هیچ وجه. در کنار تحلیل عقلی، تفسیرهای خلاف عقل هم به کار بوده است.

تحقیقات جدید زمینه فکر تاریخی را از هزاره سوم به بعد روشن نموده است. این مبحث نو و دامنه دار، پیشتر ناشناخته بود و همین مایه خلط ذهنی دانشوران گذشته در سنجش تاریخ نویسی در ایونی و یونان شده است، تا آنجا که فلینت^۱ در کتاب مفصل «تاریخ فلسفه تاریخ» و کالینگوود^۲ استاد فلسفه و نویسنده «اندیشه تاریخ» (که هر کدام بخشی از اثر خود را به تاریخ نگاری باستان اختصاص داده اند) نه تنها برداشت صحیحی درباره فکر تاریخی در فرهنگ‌های کهن مشرقی ندارند، آرای ایشان درباره ایونی و یونان هم دقیق نیست.

منابع سومری از حادثه‌های تاریخی هزاره سوم به بعد سخن می گویند. این وقایع را دبیران دیوانی ثبت کرده اند. و آن سرآغاز فن وقایع نگاری است که در فرهنگ‌های جانشین سومری (آکادی، آشوری و بابلی) امتداد و ترقی یافت؛ در فرهنگ مصر نیز مستقلاً به وجود آمد. ماهیت واقعه نگاری در جامعه سومری را باید از منابع اصلی که به جای مانده است شناخت، بدین قرار: (۱) جدول فرمانروایان؛ (۲) فهرست ثبت وقایع و کارنامه شهریاران؛ (۳) سالنامه منظم وقایع؛ (۴) فهرست عناصر مادی و معنوی تمدن. شرح کشمکش‌های سیاسی، جنگ‌ها و پیمان‌های صلح و داوری، اعتلا و زوال شهرها، کارهای اجتماعی و اقتصادی، بنای تأسیسات شهری و معابد را در مجموع آن مدارک می خوانیم.

سومریان مبدأ ثابت سنواتی نداشتند، اما فهم سنجش سنوات تاریخی را داشتند. روش عملی که به کار می بستند این بود که هر سال شمسی را به یادبود قضیه تاریخی مهمی ثبت می کردند، و دیگر وقایع را بدان مأخذ محاسبه می نمودند.^۳

کهنه‌ترین متن وقایع نامه که به دست آمده، در حدود ۲۶۰۰ (ق.م) در سومر نوشته شده است. از آنجا که در نظام دولتشهرهای سومر هر شهر حکمران و نظامات مستقلی داشت، به ضرورت جدول فرمانروایان را نوشتند. قدیم‌ترین جدول شهریاران که حاوی وقایع دوره حکمرانی هر کدام می باشد، تقریباً در ۲۰۰۰ (ق.م) تدوین شده است.^۴ این نوشته مفصل ارزشمند با داستان سومری پیدایش جهان آغاز می شود؛ به دنبال آن رزمنامه حماسی می آید؛ و سپس به ثبت وقایع صحیح تاریخی می انجامد. سه عنصر اصلی فکر تاریخی که در آغاز برشمردیم، در این متن جلوه دارد. در سومر فن وقایع نویسی با نگارش منظم رویدادهای سالانه یک درجه بسط

نوشته زیر از کتاب «تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم» که اخیراً انتشار یافته، برگرفته شده است.

از: دکتر فریدون آدمیت

فکر تاریخی باتوجه یافتن ذهن آدمی به وقایعی پدید آمد که آنها را شایسته ثبت کردن و به خاطر سپردن دانست. آنها چه نوع وقایعی بود؟ سلسله وقایع تجربی که در سرنوشت انسان و جامعه او اثر مهم فعلی یا انفعالی داشت - خواه مثبت و خواه منفی: جنگ و صلح، شکست و پیروزی، یورش اقوام، آبادانی و ویرانی، خشکسالی و فراوانی، بزرگی و خواری، اعتلا و زوال دولت‌ها، و تأسیسات شهری مهمترین آنها بود. مجموعه این گونه وقایع محسوس، یادگارهای دیرپای حیات انسانی را ساخت - تا بدین حد که برخی از همان امور و حادثه‌ها را مبدأ تعیین دوره‌های تاریخی، و محاسبه سنوات تاریخی قرار دادند. اما ذهن انسانی تنها معطوف به نفس وقایع معلوم نبود؛ به چون و چندی برآمد. در این فعالیت ذهنی، حوادث یا صرفاً کار ارباب انواع بود، یا آدمیان ابزار اراده آنان بودند. در صورت اول، وقایع توجیه اساطیری یافت؛ در صورت دوم، حماسه و داستان‌های پهلوانی را آفرید، بافته در تاروپود تخیل اساطیری.

بدین قرار، فکر تاریخی در جامعه‌های کهن برداخته سه عنصر اصلی بود: (۱) وقایع مشهود تجربی که حقیقت داشت و خاطره انگیز بود؛ (۲) اساطیر که ریشه‌اش هر چه بود، کلاً افسانه و بوج بود؛ (۳) داستان‌های قهرمانی که احياناً جزئی از حقیقت را در برداشت (یعنی فقط تا آنجا که به واقعیات تاریخی بازمی گشت یا بدان اشاره رفته بود) و بقیه‌اش در شمار همان اوهام اساطیری بود. متفرع بر آن سه عنصر اصلی، سلاله ایزدان را هم باید افزود. از آنجا که رب النوعان و الهگان در کار جهان و جهانیان مؤثر بودند و زاد و ولد می کردند، انساب ایشان را هم نوشتند. در داستان‌های اساطیری و نسب‌نامه‌ها از «وقایعی» صحبت شده که به حقیقت وقوع نیافته بود، مگر شاید در آسمان‌ها. از آنجا که اساطیر و سلاله و افسانه عناصر غیر تاریخی است، محلی در دانش تاریخی محض ندارد - گرچه از جهات دیگر از جمله شناخت عقاید و آراء و اندیشه‌های نظری می تواند منبع اصلی به شمار آید. دانش و معرفت تاریخی فقط ناظر به وقایع و امور متحقق است به مأخذ تاریخی.

مجموع عناصر اصلی و فرعی که برشمردیم، مواد نوشته‌های «تاریخی» همه جامعه‌های کهن مشرق افزون بر ایونی و یونان و روم را می ساخت. همچنین، باید دانسته شود که فکر تاریخی تا پیش از عصر

یافت. و در امتداد آن، سالنامه وقایع در فرهنگ‌های خطی و آشوری و بابلی خیلی ترقی کرد.

نمونه تشریح تاریخی سومری، وصف سقوط دولت سارگون است. دولت سارگون آکادی که در حدود ۲۳۰۰ تشکیل شد، پس از یکصد سال و اندی با هجوم قوم گوتی برافتاد. مورخ سومری عظمت دولت آکادی و یورش قبایل مهاجم را بیان کرده و مدنیت و توحش را سنجیده است. وصف او، گذشته از واقعه نگاری، سخت دل‌انگیز است. می‌نویسد: دولت آکاد در سایه حمایت ایزدان به قدرت و ثروت رسید، ایمنی و صلح همه جا برقرار بود، سیم و زر و سنگ لاجورد و مس و قلع فراوان گردید، شهر سرشار از کامرانی و شادی بود، نغمه موسیقی از هر سرای و کوی و برزن به گوش می‌رسید، درهای معابد همیشه گشوده بود، بازار دادوستد رونق داشت، چادر نشینانی که «غلات را نمی‌شناختند» بهترین گاو و گوسفندان خود را به آکاد آوردند، ایلامیان با بار کالاهای خود چون «خران سنگین بار» به آنجا روان بودند، و شهر در رفاه و فراوانی می‌گذراند. اما یکباره باران بلا از آسمان فرود آمد و به تعبیر نویسندگان «درهای دروازه آکاد بر زمین افتاد». مهاجمان کوه نشین گوتی که با هیچ «نظم و قانونی» آشنا نبودند، سرزمین سومر را «چون ملخ پوشاندند»، نایمنی و قحطی و گرسنگی همه جا را فراگرفت، بوستان‌های آباد از عسل و شراب تهی شد، در دشت جز «نی اشک» و «گیاه گریان» چیزی نرسد، کشتی‌ها و عرابه‌ها از کار بازماند، هیچ مسافری یارای سفر دریا نداشت، راهزنان در راه‌ها جای گرفتند، «دروازه صلح» شهر با کلنگ فرو ریخت، درختان معبد مقدس را از بن بردند، قحطی و ویرانی انسان را به کام مرگ فرو برد، «تدبیر و خرد از شهر آکاد رخت بر بست» و «خرد آکاد به نادانی و بیخردی مبدل شد». در مدت نزدیک به «پنج روز و سه روز» (پانزده روز) فرمانروایی و سالاری آکاد بر افتاد، شهریار نارامسین خرقه ماتم پوشید و به کنج عزلت خزید.^۵

گزارش مورخ سومری از نظر ثبت وقایع تاریخی معتبر شناخته شده، و آنچه ارزشمند می‌باشد همان شیوه وقایع‌نامه نویسی و دقت تاریخی است. اما در تفسیر آن حادثه، نویسندگان به سیره نگرش آن روزگاران که از عقل نقاد خبری نبود، بر این عقیده است که کردار ناهنجار شهریار نارامسین، در دوره حکمرانی هفت ساله خویش، خشم دینگرها یا ایزدان را برانگیخت؛ بدین معنی که لشکریان او معبد مقدس را ویران کرده بودند و دارایی آن را به تاراج برده. ایزدان هم نفرین ویرانی بر آکاد فرستادند. و چنین اتفاق افتاد. ولی وقایع نگار دیوانی نه به کفر و الحاد نارامسین تصریح نموده، نه از کشمکش میان او و دستگاه معبد سخنی گفته است.

توجه به گذشته باستانی، دیگر نشانه فکر تاریخی است. سومریان گذشته خویش را در «عصر زرین» می‌دیدند؛ آکادیان و آشوریان و بابلیان هم آنها در گذشته سومر می‌جستند. فرمانروایان

آشور و بابل که شوق غریبی به گردآوردن متن‌های کهن داشتند، دبیران دیوانی را به رونویس کردن فهرست شهریاران ازمنه‌دیرین، داستان‌های تاریخی و حماسی، و حتی متن‌های کهنه ادبی گماردند. مجموعه‌های فراوان این مدارک را در کتابخانه‌های بزرگ سلطنتی آشور و بابل یافته‌اند. سرگذشت شهریاران افسانه‌ای یا نیم افسانه‌ای که در این اسناد آمده، اعتبار تاریخی ندارد. اما جمع‌وجور کردن آن متن‌های رنگ‌باخته حکایت از توجه به تاریخ کهنسال سومر دارد، آن هم از جانب همان کسانی که شهرهای سومر را ویران کرده بودند. جامعه‌ای که آن فرهنگ پر بار را آفرید، به خود می‌بالید.^۶ میراث این هوشیاری تاریخی به آکاد رسید. آکادیان که نخستین امپراتوری را تأسیس کردند، دعوی سالاری بر جهان عصر خویش داشتند.

فن وقایع نگاری توسعه و تحول پیدا کرد: نخستین سالنامه کامل وقایع را که در حدود سده پانزدهم (ق.م) نوشته شده، در خزینه اسناد دولت خطی یافته‌اند که مقدم بر سالنامه‌های آشوری و بابلی است. کهنه‌ترین شرح حال شخصی (اتوبیوگرافی) هم در کتابخانه سلطنتی خطی به دست آمده است که باید آن را بر فهرست مواد تاریخی فرهنگ‌های کهن افزود.

در آشور، سالنامه منظم وقایع، روی گرده فهرست وقایع سومری از سده چهاردهم (ق.م) نوشته شد. افزون بر آن، در آنجا وقایع‌نامه‌های متناوب داریم که اولین نمونه‌های آنها شاهدگان آشوری نوشته‌اند.^۷ دبیران دیوانی به این روش تداوم دادند. وقایع‌نامه‌های متناوب از زبده حوادث مهم هر دوره تاریخی سخن می‌گویند. به عقیده محققان، هدف از نگارش آنها آگاه ساختن نسل‌های بعد از گزارش وقایع گذشته بوده است. المستدر بررسی «تاریخ نویسی آشوری» این مدونات را تاریخ حقیقی می‌شناسد، تاریخی که مشخص به «اعتدال عرضه داشتن مطلب، و بیان خونسرانه و بیطرفانه واقعیات» است.

از نظر گاه تحول فکر تاریخی، مهمتر از وقایع‌نامه‌های متناوب آشوری، متن یک اثر ارزشمند بابلی است که دقیقاً به عنوان تاریخ مدون شناخته شده؛ بدین معنی که حاوی وقایع منظم دوره‌های تاریخی می‌باشد. بعلاوه، ماهیت آن تخصص در حوادث گذشته است. نویسندگان بابلی در آغاز اثر خود به «حیات روزگاران دوردست» اشاره می‌کنند، از «رفتار شهریاری که درباره او بسیار شنیده‌ام» صحبت می‌دارد؛ سپس مراحل تاریخی دو شهر مهم عصر سومری (کیش و اروک) را مرور می‌کند؛ تا به تأسیس دولت سارگون آکادی می‌رسد؛ از سلسله آکادی و سقوط آن نسبتاً به تفصیل سخن می‌گوید؛ ورشته وقایع به حمله سناخریب آشوری به بابل پایان می‌پذیرد - حمله‌ای که به اعتراف خود سناخریب «سه‌مناک‌تر از سیل و طوفان» بود. کتاب مؤلف بابلی به نام کاشف آن، به عنوان متن وایدنر شهرت گرفته است. متن کامل آن را

گوتربوک^۱ همراه تحلیل عالمانه‌ای که مأخذ همه محققان می‌باشد، منتشر کرد.^{۱۰}

کتاب مورخ بابلی را نخستین اثر تاریخ مدون که حاوی «اصول عمومی» و «اندیشه تاریخ» است، می‌دانند. به عقیده اسپیزر: هدف مؤلف در نگارش آن «تعلیمی و آموزشی» بوده است، بدین معنی: گذشته درسی می‌دهد که برای آینده مورد اعتنا قرار گیرد.^{۱۱}

قضیه‌ای که مطرح می‌کنیم این است که: آیا فکر تاریخی و عناصر آن از حدی که شناختیم گذشت، و به نظریه تاریخی هم رسید؟ فلینت^{۱۲} در سیر «تاریخ فلسفه تاریخ» مبدأ فرضیه دوری تاریخ را فرهنگ مشرقی و اورفئوسی می‌داند، فرضیه‌ای که در فلسفه رواقی رشد یافت. اسپیزر که جدیدترین تحقیقات را عرضه داشته، ریشه آن نظریه را سومری - بابلی می‌شناسد. می‌نویسد:

تجربه‌ای که تأسیس دولت مقتدر سارگون و سقوط سلسله او به دست داد، و تکرار آن تجربه در مورد سلسله‌های پی‌درپی، زمینه نظریه گردش دوری تاریخ را فراهم آورد. در واقع، اعتلا و زوال دولت‌ها، جنگ و صلح پیایی، شکست و پیروزی متوالی، و آبادانی و ویرانی شهرها که «به قاعده نسبتاً منظم» تکرار گشت، پایه روشنی در تفسیر دوری تاریخ بود.^{۱۳} این استدراک تاریخی است. به هر حال، مفروضات تحول دوری تاریخ که از دوران دوردست، ظاهراً از طریق فنیقیان به یونان و روم رسیده، به قرون وسطی منتقل گردیده و تا عصر جدید امتداد و بسط و تنوع یافته، و در سیر تاریخ نویسی تأثیر نهاده است. اما این نظریه هیچگاه از ابهامات علمی عاری نبوده است. ما پایه علمی برای آن نمی‌شناسیم.

روشن شد که فکر تاریخی سومری گذشته از این که شامل همه منابع عمده تاریخ بوده، تا مرحله وقایع نگاری منظم، بررسی گذشته باستانی، و تدوین عناصر سازنده تمدن پیش‌رفته است. در تداوم آن، در جامعه‌های آشور و بابل، سالنامه مضبوط حوادث و وقایع نامه‌های متناوب به وجود آمد، و به نگارش تاریخ مدون بر پایه اصول عمومی پرداخته شد. بعلاوه، به نظر می‌آید که فرضیه دوری تاریخ هم به صورت مقدماتی شناخته شد. اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، چنان که تحقیقات جدید چنین حکم می‌کند، عقیده رایج دایر بر اینکه نخستین تاریخ مدون را فرهنگ ایونی یا یونانی پدید آورده، کهنه و باطل است. دقیقاً به همین دلیل است که مورخ معاصر برونداک^{۱۴} تحقیق خویش را چنین نام نهاده: «تولد کلیو: تفسیر تاریخ نویسی شرق میانه قدیم». کلیو^{۱۵} الهه تاریخ در یونان بود، و هرودت کتاب اول اثر نامدارش را به عنوان او نگاشته است. برونداک سرآغاز فن تاریخ نویسی را در فرهنگ سومری - آکادی - بابلی می‌داند؛ آنجا که الهه تاریخ «تولد» یافت.

رسیدیم به تکوین فکر تاریخی در ایونی.

دانش تاریخی در ایونی به تبع جنبش طبیعی و عقلی در سده ششم (ق.م) پدید آمد. اما عقل تاریخی در ایونی و به طریق اولی در یونان به پایه تفکر طبیعی ایونی نرسید، مگر در آثار دو سه مورخ که جلوه درخشان یافت. این قضیه را با همان روش انتقادی که به کار بستیم می‌شکافیم.

پیش از دست یافتن به دانش تاریخی، یونانیان فقط شعر حماسی و سرودهای اساطیری هُمَری داشتند؛ به صحت آن منظومه‌ها «اعتقاد بی‌چون و چرا» داشتند؛ آنها را نه تنها حاوی اخبار راست و درست می‌دانستند، بلکه «اسناد معتبر تاریخی» می‌انگاشتند، تا آنجا که در اختلاف سیاسی بر سر مرز و خاک، سراغ هُمَری رفتند به عنوان حجت و «گواه معتبر».^{۱۶} داستان‌های حماسی تا پایان سده هفتم هنوز بارور بود - پس از آن هم تداوم یافت. برخی از دانشمندان نامدار فرهنگ کلاسیک (از جمله گیلبرت موری)^{۱۷} بیهوده کوشیده‌اند برای اساطیر هُمَری پایه عقلانی بیابند. این برداشت تا این حد پیش رفت که اسوین موری^{۱۸} گوید: اساطیر «فعالیت آفریننده تصور آزاد است در جهت نظام بخشیدن به تجربه [آدمی]. به آن معنی، تاریخ اسطوره است، فلسفه اسطوره است و هنر اسطوره است».^{۱۹} او در جستجوی مأخذ عقلانی اساطیر، به سخن ارسطو استناد نموده که گفت: «هرچه پا به سن می‌گذارم بیشتر عاشق اساطیر می‌شوم». نخست این نکته را روشن کنیم که ارسطو در سلیقه خودش آزاد بود. اما سلیقه شخصی او، خاصه آنگاه که پا به سن گذارد، ایداً مرجعیت عقلی و تاریخی ندارد. اما آن اساطیر هُمَری تعلق به عصر شور و جنون داشت؛ آن رب‌النوعان هم قربانی انسان را طلب می‌کردند؛ و یونانیان هم به تحقیق تا سده هفتم و به احتمال تا سده ششم انسان را قربانی همان ارباب انواع می‌کردند؛ آن «عصر زرین» هُمَری هم چیزی نبود مگر دوران وحشیگری و دیوانگی؛ و آن «تصور آزاد» هم چیزی نیافرید جز موهومات ذهنی خلاف عقل و خلاف دانش و طبیعت. اسوین موری به این حقیقت تاریخی توجه ندارد که اعتقاد به صحت اساطیر هُمَری که به ایقان جزمی در مصون بودن آن شاعر از خطا رسید، از عمده موانع و عوامل در سد کردن راه تجسس عقلی و تفکر طبیعی بود، تا اینکه فیلسوفان و روشن‌اندیشان ایونی مرجعیت هُمَری و بساط اساطیرش را در هم شکستند. اراتوستنس^{۲۰} جغرافیدان و کتابدار کتابخانه اسکندریه، به هوشمندی دریافت که دانش آن شاعر محدود به کیفیات و احوال زمان خویش بوده که «عصر جهل» بود. و آن عصر پیش از دانش تاریخی بود. بنابراین، رأی موری در این قضیه یابوه است.

باری، در این دوره یونانیان نه جدول وقایع داشتند، نه سالنامه حوادث، نه مبدأ محاسبه سنوات تاریخی، و نه حتی ترتب وقایع را در نظر می‌گرفتند. این آشفتگی ذهنی در شعرهای حماسی هم نمودار است. اساساً یونانیان خط نداشتند که چیز بنویسند یا در پی

○ پولیبیوس: هر نیکمردی بایستی نسبت به دوستان و وطن خویش همدلی

داشته باشد؛ شریک عواطف و تألمات دوستان باشد.

اما چون پای تاریخ نویسی به میان می آید، بایستی آن بستگی ها را کنار بگذارد، و اگر

حقیقت حکم می کند از ستودن دشمنان دریغ نوزد. همچنین، از سرزنش سخت نزدیک ترین

دوستان روی برنتابد، آنگاه که خطاهایشان سزاوار چنان انتقادی باشد.

اعتبار سرودهای اساطیری و داستان‌های حماسی یکسره خط بطلان کشیدند. در سلسله تاریخ نگاران ایونی که هویشان را به دست خواهیم داد، هیچکدام روش قاطع گزنوفانس را پیش نگرفتند. او بود که بر هر تاخت و داستان‌های وی را بی اعتبار اعلام کرد؛ معتقدات اساطیری را یکسره بوج خواند، رب النوعان را به ریشخند گرفت؛ و هیچ مقام و مسئولیتی برای آن حضرات در تنظیم امور دنیوی نشناخت. چنین توانایی فکری را در جمع مورخان ایونی سراغ نداریم، مگر شاید در مورد هکاتائوس ملطی که قطعه‌هایی از اثرش به جای مانده است.

در سنت محققان تاریخ نویسی، هر دوت «مخترع» تاریخ است؛ لفظ «ایستوریا» به معنای تفحص و تحقیق تاریخی را نخستین بار او به کار برد؛ نخستین تاریخ مدون را او در جهان نوشت؛ انتقاد عقلی را او در تاریخ به کار بست؛ و لقب «پدر تاریخ» شایسته اوست. و جانشین او توسیدیدس آتنی شاهکار «تاریخ علمی» را نوشته است. حتی یکی از مؤلفان جورج سارتون این دلیری را داشته که بگوید: توسیدیدس «بزرگ‌ترین مورخان همه زمان هاست».^{۲۳}

کل آن مفروضات باطل است: هر دوت «مخترع» تاریخ نیست. پیش از او مورخان ملطی و لیدیایی بوده اند که هر دوت از آثار آنان بهره فراوان گرفته است. پیش از تاریخ نگاران ملطی و لیدیایی هم مورخ بابلی بود که اثر او را شناسانندیم. به کار بردن لغت «ایستوریا» به معنای تحقیق تاریخی، ابتکار هکاتائوس مورخ ملطی است. وجه نظر هر دوت به هیچ وجه عقلانی محض نیست؛ بلکه در تفحص تاریخی او، حتی از نظر ثبت وقایع، عنصر افسانه نویسی و نگرش اساطیری به چشم می خورد. این معانی را مورد غوررسی انتقادی قرار خواهیم داد. همین طور، کتاب توسیدیدس تحقیق علمی نیست. او حتی از تحریف تاریخی و بدتر از آن از جعل مطالب پرهیز نجسته است. «توسیدیدس افسانه پرداز» عنوان رساله معتبر کورنفورد^{۲۴} در سنجش مقام واقعی او می باشد که به حسابش رسیده است.^{۲۵} رأی سارتون درباره آن مورخ یونانی به رد کردن هم نمی ارزد؛ تألیف او آکنده از عقاید باطل در تاریخ علم و گزافه‌گویی‌های خنک تاریخی است.

ثبت وقایع و سالنامه نویسی و وقایع نامه نگاری برآیند. در این جهات، یعنی در کل دانش تاریخی، دو هزار سال از فرهنگ‌های سومری، مصری و خطی عقب مانده بودند. کنجکاوی ذهنی یونانی در حد همان منظومه‌های اساطیری بود که سینه به سینه و نسل به نسل انتقال می یافت، و دل بدان خوش داشتند. وقتی هم که فن نوشتن را به شرحی که پیشتر گذشت از فنیقیان آموختند (نیمه قرن هشتم پیش از میلاد) به دو کار برآمدند: یکی تدوین منظومه‌های همری به زمان پیزسترات (اوایل سده ششم)؛ دوم تنظیم سلسله انساب. مایه افتخار سران قوم و خاندان‌های یونانی این بود که تبار خویش را به قهرمانان تروایی و عصر «جنگ و خون» برسانند، و بعلاوه بآرپ النوعان خوشاوندی یابند. از این رو کار نسب نویسی نیز الزماً آمیخته به معمولات بود و کمتر ارزش تاریخی داشت. (این سلیقه غلط به روم هم سرایت کرد. رومیان معتقد بودند که نیاکان زول سزار در جنگ تروا مشارکت داشته‌اند، جد بزرگ مادری اش، ونوس الهه زیبایی بوده و جد بزرگ پدری اش مارس رب النوع جنگ).

تحقیقات بکر مهانی^{۲۶} از خیرگان فرهنگ هلنی، روشن می دارد که در یونان هیچ جدول تاریخی وقایع پیش از ۴۴۵ (ق.م) نوشته نشده است. گذشته از آن، از سده هفتم و حتی ششم فقط چند سنه درست تاریخی داریم. همه سنوات دیگر را تنها به گمان و قیاس و استنباط تاریخی باید برآورد کرد. بنابراین، ایونیان و به طریق اولی یونانیان، نه تصور درستی از منابع دانش تاریخی داشتند؛ نه به وقایع نگاری دست بردند؛ و نه البته به مفروضات تحول تاریخی دست یافتند. فقط هزیود^{۲۷} بود همزمان همر (یا اندکی متأخر بر او) و از مهاجران آسیای صغیر که تحت تأثیر مستقیم فرهنگ سومری، سلاله ایزدان را نوشت، بی معنی تر از سایر آثار اساطیری.

اما فکر تاریخی در ایونی در ارتباط با جنبش انتقاد عقلی در سده ششم (ق.م) به وجود آمد. در واقع مفهوم تازه تاریخ و جغرافیا که مورد توجه قرار گرفت و بر صحت آرای پیشینیان شک و تردید انداخت، بخشی بود از کل جهان بینی طبیعی ایونی. ولی تا حدی که آگاهی داریم، برخی از فیلسوفان ایونی بودند نه مورخان که بر

از آغاز سده ششم، مقارن جنبش روشن اندیشی ایونی، مورخانی را می‌شناسیم که در پیشرفت تاریخ‌نویسی سهمی داشته‌اند. اولین آنان کادموس^{۲۶} مورخ ملطی - فنیقی بود (اوایل سده ششم) که اسمش بر هویت فنیقی او گواهی می‌دهد. کادموس تاریخ ایونی را نوشت که کمتر چیزی از آن به جای مانده. میتکر نثر یونانی هموست. پیش از او نثرنویسی در کار نبود؛ در ایونی و یونان فقط شعر می‌سرودند. به عقیده صاحب نظران، نثر ابزار تازه‌ای بود که برای گفتگو در مقوله‌های عقلی به کار گرفته شد.^{۲۷} در این موضوع یکی از خبرگان فرهنگ یونانی می‌نویسد: نثر به عنوان ابزار و شیوه تازه ادای مطلب، آنگاه شناخته شد که ایونی با ادبیات نثری مشرقی خاصه متون بابلی آشنایی یافت. نمونه‌اش مجموعه داستان‌های بابلی است همراه کلمات قصار آهیکار حکیم که در ساموس رواج داشته، و متن آن به دست آمده است.^{۲۸}

لاجرم، در ایونی با ابداع نثر رقابت میان نظم و نثر به وجود آمد. تاریخ‌نویسان یکسره به نثر نوشتند، داستان‌سرایان همچنان شیفته شعر و سرود بودند. مورخ دیگر در سلسله مورخان، گزانتوس^{۲۹} لیدیایی بود. او تاریخ لیدی را با استفاده از اسناد بایگانی رسمی دولت لیدی نوشت. یکی از شایسته‌ترین روشن اندیشان سده ششم هکاتائوس^{۳۰} ملطی بود؛ مورخ و جغرافیدان. در آن زمان تاریخ و جغرافیا از هم تفکیک نشده بود؛ درهم ادغام گشته. این که آناسیسماندر لقب «پدر جغرافیا» گرفته، به همان اندازه بیوجه و خلاف واقع است که هردوت را پدر تاریخ خوانده‌اند. اگر قرار باشد این گونه القاب (که از دقت علمی عاری است) به کسی داده شود، هکاتائوس از هر جهت شایستگی بیشتری دارد که در فرهنگ تازه ایونی و یونان پدر تاریخ و جغرافیا باشد.

هکاتائوس به ایران و مصر تا حوزه غربی مدیترانه سفر کرد، از همه جا دانش تاریخی و جغرافیایی گرد آورد. کتابش را به نام «نقشه جهان» نوشت، حاوی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی و مردم‌شناسی. تا حدی که به تحقیق پیوسته، نخستین تاریخ مشرق‌زمین را درباره مصر و آشور و ماد و ایران او تدوین کرده است. بخشی از کتاب او اختصاص به تاریخ شهر خودش میلئوس داشت. کتابی هم در تاریخ یونان نوشت. انتقاد عقل تاریخی وی را، باید از عبارتی شناخت که اثر خود را با آن آغاز کرده بود: «هرچه اینجا می‌نویسم تفصیلی است که حقیقت می‌دانم. داستان‌های یونانی فراوان است، و به عقیده من مضحک و چرند». از نوشته‌های هکاتائوس فقط قطعه‌هایی باقی مانده است. به نظر محققان، مأخذ عمده هردوت در تاریخ مصر و بابل و حوادث سیاسی ایونی، کتاب او بوده است. پیشتر گفتیم که هکاتائوس از بزرگان میلئوس بود، از مخالفان تیران آن شهر، و سفیر میلئوس بود در بستن پیمان صلح با ماردنیوس هخامنشی که به دنبال آن نظام دموکراسی در ایونی اعلام شد. شرح آنرا او خود در تاریخ سیاسی میلئوس نوشته بود، و

هردوت از او گرفته است.

هکاتائوس در تحول فکر تاریخی تأثیر ژرف نهاد. دو جانشین بلافصل او روش وی را امتداد و بسط دادند: یکی کارون^{۳۱} (اهل لامهاسکوس)^{۳۲} تاریخ مختصر ایران را تا ۴۹۲ (ق.م) نوشت. دیگری دیونیسوس^{۳۳} ملطی که تاریخ مفصل‌تری تا پایان دولت داریوش نگاشت و موضوع آنرا در رساله دیگری به عنوان «دنباله پادشاهی داریوش» بگسترده. هردو نویسنده بخشی از کتاب خویش را به تاریخ یونان اختصاص داده بودند. مورخ دیگر هلائیکوس^{۳۴} بود، اهل جزیره لسبوس از کانون‌های مهم فرهنگ درخشان ایونی. او در میان جانشینان هکاتائوس، صاحب ابتکار بیشتری بود. تاریخ ایران و تأسیس شهرهای مستقل ایونی و یونانی را نوشت. تدوین تاریخ را با رعایت ترتیب وقایع و ثبت سنواتی، نوآوری او دانسته‌اند.^{۳۵}

آنگاه نوبت به هردوت (حدود ۴۸۰-۴۲۵ ق.م) رسید. او اهل هالیکارناسوس بود و ادامه‌دهنده سنت تاریخ‌نگاری ایونی. اثر نامدار او به عنوان «ایستوریا» به معنای تحقیقات و تفحصات، کامل‌ترین متن کتاب تاریخ کلاسیک است که به جای مانده. اما عنوانی را که بر آن نهاده در اصل ابتکار سلف او هکاتائوس است. توضیح آنکه: به عقیده خبرگان ادب یونانی، لفظ «ایستوریا»^{۳۶} که فقط در لهجه ایونی به کار می‌رفته (نه در زبان یونانی) به معنای بازجست و تفحص و تحقیق بوده، دلالت قضایی داشته و در دادگاه‌ها رایج بوده است. هکاتائوس آن لغت را به معنای حقیقت‌جویی و تفحص تاریخی، در تقابل افسانه‌نویسی و داستان‌سرایي به کار بست. و بدین معنی، نوشته‌های خود را تحقیق و تفحص خواند، متمایز از افسانه و داستان. او به موضوع تاریخ عنوان مشخصی داد. هردوت همان عنوان را بر کتاب خویش نهاد و از آن پس لفظ «ایستوریا» به معنای تاریخ رایج گشت.

از احوال هردوت چیز زیادی نمی‌دانیم. اما چنان که می‌دانیم او از خالفان تیران شهر خودش بوده، پسر عموی پانیاسیس شاعر حماسه‌سرا در پیکار با آن تیران جان خود را باخته، و هردوت هم از آن شهر تبعید گردیده است. هردوت مانند همیشه خود هکاتائوس به مصر و بابل و فنیقی و یونان سفر کرد. جورج سواين^{۳۷} در رساله شرح حال هردوت می‌نویسد که او از بابل به شوش رفت. اما معلوم نیست. او روزگاری را در آتن به صورت «عنصر خارجی» گذراند؛ از نظر هویت رسمی «تابعیت ایرانی» داشت. در ایتالیا درگذشت.

گفتار ما در سیر اندیشه تاریخ است از ایونی تا یونان و روم؛ تحول نگرش تاریخی و روش تاریخ‌نویسی را در مجموع آثار نامدارترین مؤلفان بررسی می‌کنیم. هردوت چنین آغاز سخن می‌کند:

«آنچه را هردوت هالیکارناسوسی به تفحص دانسته است بدین

منظور اینجا ثبت می‌کند که: خاطره گذشته^{۳۸} با گذشت زمان در میان مردمان محو نشود؛ و کارهای بزرگ و شگرف^{۳۹} یونانیان و بیگانگان، و خاصه دلیل اینکه چرا آنان با یکدیگر به جنگ برخاستند ناشناخته نماند».

هردوت در آن قطعه انگیزه، ماهیت، و منطق تاریخ‌نویسی خویش را به دست می‌دهد: (۱) انگیزه اش اینکه «خاطره گذشته» به فراموشی سپرده نشود و حکایت از علاقه آدمی (خواه عاطفی، خواه عقلانی و خواه هر دو) به یادگارهای دیرین زندگانی خویشتن دارد؛ (۲) ماهیت آن جستجو و تفحص، به دلالت تضمینی، عقلانی است، یعنی متمایز از افسانه و قصه و سایر عناصر غیرتاریخی. اصل تفحص عقلانی را هردوت از هکاتائوس آموخته بود. اما اینکه دقیقاً چه اندازه آن را به کار گرفته، موضوع دیگری است که باز خواهیم نمود؛ (۳) منطق فکر تاریخی هردوت ثبت کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام و ملل است که الزاماً واقعی و انسانی و دنیوی می‌باشد، جدا از اعمال رب‌النوعان و الهگان اساطیری.

تاریخ در مفهوم کلی هردوتی، شامل سه عنصر مثبت و بسیار مهم است: تأکید بر دانش تاریخی یعنی شناخت واقعیات تاریخ؛ خصلت عقلی دانش تاریخی؛ کیفیت دنیوی و سرشت انسانی واقعیات. تا اینجا درست و اندیشیده است. اما انتقاد ما بر دیگر جنبه‌های فکر تاریخی اوست: یکی اینکه مجموع آنچه را ما واقعیات تاریخی می‌خوانیم در دایره تنگ یادبودها و حوادث خاطره انگیز گذشته نمی‌گنجد؛ دوم اینکه دانش تاریخی دامنه‌دارتر و ژرف‌تر از کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام است.

در موضوع اول، کالینگوود استاد تاریخ فلسفه در تألیف ارزشمند خود «اندیشه تاریخ» می‌نویسد: اگر فقط خاطرات مأخذ مطالعه تاریخ باشد «به جای اینکه مورخ موضوع [تحقیق خود] را انتخاب کند، موضوع است که مورخ را برمی‌گزیند. این بدان معنی است که تاریخ تنها بدین سبب نوشته می‌شود که حوادثی وقوع یافته که باید به خاطر سپرده شود؛ و ایجاب نموده که یکی از معاصران به عنوان وقایع نگار آنها را به ثبت برساند». بنابراین، مورخ «تنها خاطرات نویس نسل خویش بوده است». از این رو می‌توان گفت که در فرهنگ کلاسیک، آن طور که «هنرمندان و فیلسوفان» داشته‌ایم، از اصل مورخ حرفه‌ای نداشته‌ایم.

آن مقدمه مؤلف اندیشه تاریخ بسیار ظریف است، اما نتیجه‌گیری کلی او را درباره تاریخ‌نویسی کلاسیک تأیید نمی‌کنیم. فرهنگ کلاسیک، مورخان حرفه‌ای را پروراند که تنها خاطرات نویس روزگار خویش نبودند. گذشته از نگارش وقایع تاریخی جامعه‌های خود، به تاریخ کشورهای دیگر و دیگر دوره‌های مشخص تاریخی پرداخته‌اند. حتی به مفهوم تحول جامعه و نوعی فلسفه تاریخ دست یافتند. هردوت خودش نیز از فرضیه تاریخ‌نویسی که در آغاز کتابش اعلام داشته، خیلی فراتر رفته است. نه به حوادث همزمان خویش اکتفا کرده، نه تألیف او محدود

به دانش تاریخی است. ضمن بررسی سایر کشورها، اطلاعات جغرافیایی، مردم‌شناسی و حتی زمین‌شناسی گرانبهای به دست داده است، خواه آنها را از آثار پیشینیان گرفته باشد، خواه بخشی از آنها حاصل تفحص خودش باشد. گذشته از آن، از فلسفه سیاسی سخن می‌گوید. اما اینکه افق فکر تاریخی اکثر آن مورخان سخت محدود بوده، و آثارشان از نظر دانش تاریخی کزی و کاستی داشته، مبحث دیگری است که بدان خواهیم رسید.

اما در انتقاد دوم: گفتیم که مفهوم تاریخ دامنه‌دارتر و ژرف‌تر از «خاطره» و کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام، در فرضیه هردوتی است. اولاً تاریخ مهمترین فعالیت‌های حیات آدمی و کل تحول جامعه را دربر می‌گیرد؛ ثانیاً قلمرو تاریخ محدود به گذشته صرف نیست. گذشته تا حدی که از آن آگاهی داریم یعنی دانش تاریخی ما را می‌سازد، البته عنصر اصلی تاریخ است. اما اگر بپذیریم که گذشته به عنوان عامل تاریخی در حال تأثیر فعلی دارد، و نیز اگر بپذیریم که بنیادهای حال درگذشت تاریخ پدید آمده تحول یافته است (خواه این تحول تکاملی باشد یا قهقری) نمی‌توان حال را به اطلاق از گذشته تفکیک کرد، گرچه متمایز از آن است. به عبارت دیگر: وقایع حال که به تجربه عینی درمی‌آید، همراه تحولی که در حال تکوین است، الزاماً در قلمرو مفهوم تاریخ قرار می‌گیرد. در تعقل تاریخی ما نه گذشته و نه حال مفهوم ذهنی و انتزاعی نیست؛ هر دو ناظر به امور متحقق است: گذشته به مأخذ دانش تاریخی، و حال بر پایه وقایع مشهود تجربی. قائل به تاریخ حال هستیم، اما هم سلیقه کرویچه^{۴۰} متفکر تاریخ نیستیم که کل تاریخ را در آینه حال می‌بیند. او گوید: «هر تاریخ راست و درست تاریخ معاصر است».^{۴۱} اگر عقیده وی را بپذیریم، تکلیف تمدن‌ها و جامعه‌هایی که از صفحه روزگار نیست و نابود گشته‌اند چیست؟ وانگهی، گذشته اصالت و هویت تاریخی خویش را دارد، و یکی از عوامل مؤثر در حال است؛ اما تنها علت فاعلی «تاریخ معاصر» نیست. حال، به عنوان پدیده تاریخی، ساخته عوامل گوناگونی است؛ عواملی متغیر که همیشه قابل پیش‌بینی نیست، و هیچ قانون مطلق هم بر آنها جاری نمی‌باشد. تفسیر تاریخ بر پایه «قانون» واحد مطلق، ادعای بیوجه غیر علمی است. در شناخت هر واقعه یا جریان تاریخی، باید به سلسله علل و ترتب معلول‌ها توجه داشت.

اینک بپردازیم به روش عملی هردوت از نظر انتقاد عقل تاریخی: بیشتر توجه دادیم که منطق «تفحص» تاریخی هردوت به صورتی که عنوان نموده است، دلالت بر خصلت عقلانی و انسانی تاریخ دارد. اما هردوت این روش صحیح تجسس تاریخی را درست به کار نگرفته است. تشریح عقلی، توجیه اساطیری، و داستان‌نویسی هر سه عنصر در برداشت‌های تاریخی او به چشم می‌خورد. او نه عقلی محض است و نه اساطیری صرف. گاه شك عقلی سوفسطایی در نوشته‌اش قوت دارد، گرچه هیچ‌گاه به

تداعی داشت با کارهای افتخارآمیز و شگرف دلاوران؛ ثانیاً با خاطرات و یادگارهای گذشته. این دو مفهوم در قطعه‌ای که هردوت کتاب خود را با آن آغاز کرده (ونقل کردیم) منعکس است. بدین قرار، در فکر تاریخی هردوت موضوع تاریخ که بایستی شناخت حقیقت تاریخی محض باشد، با هنر و افسانه خیال‌انگیز خلط شده بود - که در واقع دو فرض متخالف بود.

گفتگو بر سر مفروضات تاریخ نگاری هردوتی و در قیاس تحول مفهوم تاریخ، همین اندازه کافی است. بردازیم به چند نمونه کوتاه از تشریح و توجیه هردوت در امور متحقق. نخست به برداشت عقلی و انسانی مورخ ایونی توجه می‌دهیم. هردوت گوید:

«بدون تردید رب النوعان نبودند که سرزمین یونان را مورد قهر و تهدید قرار دادند؛ آدمیزاده‌ای هستی آنرا به مخاطره افکند». تا به حال کسی به دنیا نیامده و پس از این هم نخواهد آمد که کم و بیش از تجربه تلخ روزگار مصون باشد. آن آدمیزاده هم با «سرخوردگی و ناکامی» دست به گریبان می‌گشت (کتاب هفتم). او اینجا مسئولیتی برای رب النوعان نمی‌شناسد؛ بر عامل انسانی تکیه می‌کند. گویی به قضا و قدر هم گرایشی دارد. جای دیگر دخالت سروش معبد را در عبور کرزوس شهریار لیدی از رودخانه رد می‌کند: «به گفته یونانیان سروش معبد میلئوس، کرزوس را از رودخانه هالیس عبور داد». اما حقیقت غیر از این است. طالس آنجا حاضر بود. به چاره جویی او، دو ترعه کردند، آب رودخانه را تقسیم نمودند، و آنرا قابل عبور ساختند (کتاب اول). همین طور مظاهر طبیعی، علل طبیعی دارند: در دریا طوفان برخاست. گفتند مردمغ با نذر و نیاز وردهایی که بر طوفان خواند، گردباد فرو نشست. اما «چنان که طبیعی است سرانجام طوفان پایان یافت» (کتاب هفتم). باد هم علت طبیعی دارد یعنی «بر اثر جریان هوا از فضای سرد به گرم» پیش می‌آید (کتاب دوم). او این نظر را رد می‌کند که وضع جغرافیایی نواحی از «آغاز پیدایش» جهان ثابت بوده و تغییری ننموده است. به تفصیل می‌نویسد: اهل ایونی سرزمین مصر را فقط دلتای رودخانه نیل و سرانه آن می‌بندارند. «اگر این نظر صحیح باشد باید بپذیریم که مصریان در اصل سرزمینی نداشته‌اند». زیرا دلتای نیل از مواد رسوبی در ازمنه متأخر به وجود آمده، و کشور مصر خیلی قدیم‌تر است. یونانیان «بر مدعا و فضل فروش» هم راجع به طغیان آب نیل حرف‌هایی می‌زنند که افسانه می‌نماید (کتاب دوم). به عقیده محققان جدید مطلب راجع به دلتای نیل را از کتاب هکاتائوس ملطی گرفته است.

شک سופسطایی وارِ هردوت نسبت به عقاید خرافی یونانی و مصری و بابلی درخور توجه است. می‌نویسد: مصریان که به «روان جاویدان» اعتقاد دارند، به آیین «تناسخ» هم قائل هستند. یعنی روح آدمی در بدن جانوران حلول می‌کند. «نویسندگان یونانی هم این عقیده را از مصریان گرفته و به نام خویش عنوان کرده‌اند.

درخشش گزنوفانس که نگرش اساطیری را در هم فرو ریخت، نمی‌رسد. گاه بر غیب‌گویی و فالگیری و تعبیر خواب تأکید می‌ورزد، گاه آنها را باور ندارد، گاه ناممکن را از ممکن تمیز نمی‌دهد، و گاه قصه می‌گوید. نتیجه اینکه همیشه نمی‌تواند مرز فاصل قاطعی میان توجیه اساطیری و افسانه‌پردازی، و تحلیل عقلانی و امور واقعی عینی، ترسیم کند. در این باره گیون^{۲۲} بیان ظریفی دارد. او گوید: هردوت «گاه برای کودکان چیز می‌نویسد و گاه برای فیلسوفان».

برداشت‌های متخالف هردوت نشانه این است که حد میان تفکر عقلی و پندار اساطیری برای خود او مشخص نبوده است. علت آنرا در نظر اول، شاید بتوان از مقایسه روش تحقیق دانش تاریخی و دانش طبیعی شناخت: پایه علوم طبیعی را تجربه و مشاهده عینی می‌سازد؛ اما وقایع تاریخ گذشته محسوس و تجربه‌پذیر نیست. از این رو به واقعیات گذشته تاریخ الزاماً باید از نشانه‌هایی که برجای مانده است پی برد، نشانه‌هایی اغلب رنگ باخته و آمیخته با ابهامات. اما مورخ با غوررسی در مجموع نشانه‌های باقی مانده از گذشته می‌کوشد که به طریق مطالعه تطبیقی همراه استدراک تاریخی، درست و نادرست را تمیز بدهد، و حقیقت تاریخی را تا حد اکثر امکان دقت علمی بشناسد. به عبارت دیگر، کار او با بررسی نشانه‌های تاریخی (که در هیأت مجموع آنها را منابع تاریخ گویند) آغاز می‌شود، و هدفش حقیقت جویی است تا سرحد امکان. این روش جدید تاریخ نویسی است که بطور کلی مورخان کلاسیک آنرا دقیقاً به کار نبسته‌اند. شاید به عقلشان هم نمی‌رسیده است.

اما این تنها علت غلط اندیشی‌های اغلب تاریخ نویسان نمی‌تواند باشد. به دلیل اینکه از فیلسوفان عقلی ایونی گذشته، بودند در زمره نویسندگان و شاعران روشن اندیش کسانی که حقیقت را از افسانه و اساطیر نیک تمیز می‌دادند، آنان که نگرش عقلانی داشتند. در واقع، کژی و کاستی کار مورخان را (مگر در مورد دو سه تن که مستثنی بودند) باید در آشفتگی اندیشه تاریخ جست. منشأ ذهنی این آشفتگی چه بود؟ جان کلام همین جاست: فرض رایج این است: «کلیو» که هردوت نام وی را بر کتاب اول خود نهاده، الهه تاریخ و حماسه هر دو بود. تجسم تاریخ و شعر حماسی در شخصیت واحد کلیو، روشنگر این معنی است که مرز فاصل دقیقی میان حقیقت تاریخی و افسانه شاعرانه از اصل در کار نبوده است. این قضیه توضیحی دارد: کلیو در دوره هردوت عنوان الهه تاریخ نداشت. اساساً در فرهنگ یونانی هنوز فن تاریخ نویسی هویت کامل و مشخصی نداشت که الهه داشته باشد. کلیو چند قرن بعد (در عصر فرهنگ هلنی) به منصب الهه تاریخ رسید. او به زمان هردوت یکی از الهگان هنر و حماسه بود. وانگهی، او دختر منموسین^{۲۳} الهه خاطر و یادگار بود. بنابراین، شخصیت کلیو اولاً

حقیقت اینکه در آن زمان که منابع دانش تاریخی سخت محدود بود، هر تاریخ نویسی الزاماً با سلسله روایت و حکایت سروکار داشت (خاصه در مورد گذشته تاریخی) او می توانست یکی از این سه روش را پیشنهاد خویش سازد: همه آنها را بی چون وچند کنار بگذارد؛ یا بر صحت مجموع اخبار صحه نهد؛ و یا آنها را مورد سنجش عقلانی قرار دهد. و اگر نشانه تاریخی در دست بود، با ذکر دلیل ولی با احتیاط و تأمل بپذیرد. اما هردوت سلیقه خویش را داشت؛ بدین معنی که هر روایت و حکایتی را از هر قماش ذکر کرده بدون اینکه صحت یا بطلان آنرا به گردن بگیرد مگر به موارد معدوده می نویسد: «افسانه ها و روایت های اقوام را بی کم وکاست همانطور که شنیده ام بازگو می کنم» (کتاب دوم). جای دیگر تصریح دارد: «هر آنچه را روایت کرده اند می آورم» گرچه خواننده «الزامی به باور کردن» آن اخبار ندارد (کتاب هفتم). این روش کلی هردوت را نمی شود انتقاد علمی خواند. بخشی از آن اخبار، قصه پردازی است که تنها از نظرگاه فرهنگ مردم شناسی می تواند سودمند باشد. اما از لحاظ دانش تاریخی چیزی نیست مگر ولنگاری. بخش دیگر آن روایت هایی است که به درجات مأخذ تاریخی دارد، و به درجات قابل استناد می باشد. نکته بسیار ظریف دیگر اینکه، هردوت در موارد خاص از حکم تاریخی درباره درستی یا نادرستی روایات تن نمی زند. به عکس، بر صحت روایت یا بر بطلان آن پافشاری می ورزد، یعنی آنگاه که به تفحص خویش به حقیقتی آگاهی یافته باشد، یا به دلیل عقلانی آنرا تأیید نماید. این جنبه کار او، از نظر روش تاریخی نویسی درست است.

هردوت از شکیبایی و فراخ اندیشی ایونی تا حد قابل ملاحظه ای برخوردار است، به تناسب دور از تعصب و کوتاه بینی یونانی که تجسم آنرا در توسیدیدس آتی می بینیم و به آن خواهیم رسید.

در نوشته های هردوت بارها به نکته جویی هایی برمی خوریم که باب طبع یونانیان نیست، حتی اهانت آمیز است. از جمله آنان را به شارلاتان بودن، و فکر و هنر دیگران را به خویشتن بستن، متهم می گرداند که حقیقت داشته است (سالوست^{۲۵} مورخ رومی نیز همین عقیده را درباره یونانیان دارد). از آن که بگذریم، هردوت به عنوان دوستدار آتن دموکرات سه فصل آخر اثرش را (که در واقع کتاب واحدی را می سازد) با این وجهه نظر مشخص نوشت که مورد پسند آتیان باشد. ستایش او از آتن همیشه ناموجه نیست. تأکید می ورزد که روزگاری آتن شهر معمولی و کم اهمیتی بود. تا اینکه دستگاه تیرانی را در هم فروریخت و به آزادی سیاسی دست یافت. سپس، شهر اول یونان شد. اما در جهت دیگر، وصف او از آتن به داستان پهلوانی می ماند. وانگهی درباره سیاست متعدیانه آتن نسبت به شهرهای دیگر یونان خاموش است. حتی در مناسبات سیاسی آتن با اسپارت و سایر جامعه های یونانی، آهنگ سخن او

من این کسان را می شناسم اما از ذکر نامشان خودداری می کنم». (اشاره اش به فیثاغورس است). در واقع مردمان «گول و احمق» افسانه تناسخ را باور دارند. وانگهی، یونانیان داستان هایی درباره هراکلس مصری دارند که «پوچ و بی معنی» است (کتاب دوم).

هردوت در تضاد آن تحلیل های طبیعی و عقلانی، توجیه اساطیری وقایع و روایات سست مایه هم کم ندارد. به یکی دونه نمونه کوتاه اکتفا می کنیم. می نویسد: هر وقت قرار باشد بلایی بر سر قومی نازل گردد، نشانه های آن پیشتر ظاهر می شود. پیش از حمله هیستیانوس به خیوس، گروه کودکانی که برای سرودخواندن مذهبی به معبد دلفی رفته بودند، و با گرفتند و مردند. همان اوان سقف مدرسه هم فروریخت، و شاگردان زیر آوار جان سپردند. این دو مصیبت که «به اراده رب النوع» روی داد، پیش درآمد بلایی بود که بر مردم خیوس نازل گشت (کتاب ششم). جای دیگری خوانیم: در حریم معبد دیمتر جنگ درگرفت. اما اثری از جای پای جنگجویان دیده نشد. چرا؟ «به اعتقاد من اگر آدمی بتواند در این امور اسرارآمیزی بدهد» بدین سبب بوده که رب النوع جنگاوران را از حریم خویش رانده بود، از آن که معبد مقدس را به آتش کشیده بودند (کتاب نهم). باز از زبان شهریار لیدی در اعتراض بر آپولو می خوانیم: آیا راه و رسم آپولو این است که بندگان خویش را «گمراه و عاجز» گرداند؟ آن شهریار چند پیک به معبد دلفی روانه داشت که آپولو را به سبب قدر خدمت نشناختن، سرزنش کنند. کاهن دلفی گفت: رب النوعان هم مشمول حکم «تقدیر» هستند. بدین قرار گناه بر گردن قضا و قدر است (کتاب اول).^{۲۴}

تألیف مفصل هردوت در اصل شرح مناسبات جامعه های ایونی و یونان با کشورهای مشرقی است. به عقیده محققان تقسیم بندی تاریخ او به نه «کتاب» از خود او نیست. فصل بندی در آن زمان مرسوم نبود. آن کاریکی از دانشمندان هوشمند اسکندریه است. اثری بدان گستردگی که به مطالب متنوع آن در رشته های مختلف دانش بشری بیشتر اشاره رفت، البته نه یکدست است و نه در معنی ارزش و اعتبار واحد دارد. تشریح او از تاریخ و فرهنگ مصر و بابل و لیدی کمتر اصالت هردوتی دارد؛ این نکته جویی ژرف که «مصر عطیه رودخانه نیل» است، بیان هکاتائوس است. جدول ثبت وقایع تاریخی هردوت در دوره متأخر، رویهم معتبر و مورد تأیید خبرگان جدید است. در بحث دانش سیاسی قوی است و توانایی فکری دارد. اینکه خودفروشی دختران بابلی را زاده «فقر و روزگار پریشان» آنان تمیز داده (کتاب اول) نشانه هوشمندی اجتماعی اوست. اما از نظر مورخ نظامی، زیاد نامربوط نوشته، گویی حساب رقم و عدد را هم نمی فهمیده است.

بر شیوه روایت نگاری هردوت (و در واقع بر سبک برخی مورخان یونان در قضیه نقل اخبار) این ایرادها را گرفته اند: سهل انگاری، خوش باوری، و تمیز ندادن روایت معقول از قصه.

توسیدیدس (حدود ۴۷۱-۴۰۰ ق.م) تاریخ محدود جنگ آتن و اسپارت را به نام «تاریخ جنگ پلوپونز» تألیف کرد که گذشته از مباحث اصلی تاریخ نظامی، از حوادث سیاسی و امپراتوری آتن سخن می‌گوید.

اومرد سهای و سردار بود. چون در رزم آرایبی شکست خورد، از آتن تبعید گردید و به نگارش تاریخ روی آورد. گویا تاریخ نویسی مایه زیادی نمی‌خواست. اثر او حاوی دو قسمت اصلی است: قسمت نخستین به پیمان «صلح پنجاه ساله» میان آتن و اسپارت در ۴۲۱ ق.م انجامید، صلحی که عمرش بیش از هفت سال نبود. قسمت دوم که قاعدتاً می‌بایستی تا پایان جنگ و تسخیر آتن (۴۰۴ ق.م) امتداد یابد، ناتمام مانده، و نویسنده سیر وقایع را فقط تا ۴۱۱ ق.م تدوین کرده است.

توسیدیدس در روش تاریخ نویسی اش به صحت و دقت در ثبت وقایع تأکید می‌کند. ادعای او همین اندازه درست است که از قصه‌گویی و افسانه‌های پوچ اساطیری پرهیز جسته. اما از جهات دیگر ایرادهای جدی بر سبک تاریخ نگاری او وارد است. همان اندازه که داستان نویسی در کار «تفحص» تاریخی هردوت به چشم می‌خورد، هنر دراماتیک و نمایشنامه نویسی در تألیف توسیدیدس تأثیر گذارده است. خطابه‌هایی که او از زبان مردان سیاسی و فرماندهان لشکری آورده، در واقع ورزش در فن سخنوری است که در آتن رواج فراوان داشت. تحقیقات جدید روشن می‌نماید که بسیاری از آن سخنرانی‌ها از اصل ساختگی است؛ و در برخی دیگر نویسنده معانی دلخواه خودش را به دهان سخنران گذارده. گویی فوت‌وفن هنرنمایی اش را هم بلد نبوده، به دلیل آنکه همه خطابه‌ها را به یک سبک پرداخته است. او توجه نداشته که خمیرمایه سخن‌پردازی رهبر سیاسی به موارد گوناگون، و رجزخوانی سرداران در رزم آرایبی خیلی فرق می‌کند. رساله کورنفورد به عنوان «توسیدیدس افسانه‌پرداز» و در واقع دروغ‌پرداز انتقادنامه علمی بر کتاب مورخ آتنی است. نکته باریک اینکه در این مرحله مفهوم تاریخ نویسی آمیخته به هنر سخنوری بوده است، چنانکه سیسرون سه قرن بعد تاریخ را «رشته‌ای از سخنوری» پنداشته. این بدان معنی است که مورخان توجه خاصی به تأثیر خطابی آثارشان داشتند، و کمتر پای بند دقت در بیان واقعیات بودند. (مگر به موارد معدود که به دست خواهیم داد).

از نظرگاه تاریخ نظامی، کتاب توسیدیدس منبع اصلی و مهم به شمار می‌رود. از جهت دیگر و تاریخ و سیاست را در هم آمیخته، برخی وقایع مهم سیاسی را از قلم انداخته و برخی را تحریف کرده، خاصه در مناسبات سیاسی آتن با سایر شهرها تعصب وطنی او بر اثرش تأثیر ناهنجار گذارده. بیشتر انتقادهای مورخان جدید از جمله مایکل گرنث در «تاریخ نویسان باستان»، و سایمون هورن بلاور در کتاب «توسیدیدس»^{۲۸} از همان رهگذر است. از

درباره آتن آمیخته به زبان آوری و عبارت آرایبی، و درباره دیگران آلوده به طعن است. تا آنجا که تاریخ را به نفع سیاست تحریف کرده است. او می‌توانست از ارزش‌های انسانی و سیاسی مشخصی دفاع نماید؛ چنان که از آزادی و دموکراسی در برابر تیرانی و خودکامگی به دفاع برآمد. اما اعلام حقیقت تاریخی یک چیز است، و سنجش ارزش‌های تاریخی از مقوله دیگر. تاریخ را به نفع سیاست تحریف کردن، خلاف راست گفتاری و صداقت علمی است. لکن اگر پس از بیست و پنج قرن، نه تنها تحریف بلکه جعل تاریخ - کار برخی تاریخ‌پردازان باشد (که هست) بر «پدر تاریخ» گناه بزرگی وارد نیست. اما اگر این قضیه درست باشد که آنتیان به خاطر ستایش مبالغه‌آمیزی که هردوت از آتن کرده و در واقع به حماسه و افسانه‌پردازی دست برده - ده تالان پول به او دادند، رفتار مورخ از شرافت حرفه‌اش می‌کاهد.^{۲۷} این هم چیز غریبی نیست. تاریخ نگاری به کنار، او هنرمند است. سبک حماسی هُمیری در نثر شیوای هردوت تأثیر مستقیم گذارده است. سخنوری مردان سیاسی و سرداران با چاشنی حماسی، و گفت‌و شنود دولتمداران با فرزندگان، بازنمای شخصیت هنری او در داستان نویسی است. داستان‌های او به هیچ‌وجه بی‌مغز نیست، اما به هر حال افسانه است. به مثل، گفتگوی شهریار لیدی با سولون آتنی، بیانگر دو نگرش انسانی است: یکی دنیوی محض است؛ و پاسخ سولون در سعادت سرمدی، عرفانی و اورفوسی است. اگر سولون به ایونی رفته باشد (چنان که تحقیقات جدید به مآخذ اوراق پاپیروس تأیید می‌کند) مانع تاریخی در تحقق یافتن دیدار میان آن دو، در کار نیست. اما ظاهراً آن گفت‌و شنود فلسفی در اصل افسانه است، خواه پرداخته خود هردوت باشد یا از گزانتوس مورخ لیدیایی گرفته باشد.

نمونه قصه‌پردازی هردوت را آمیخته به طنز و شوخ طبعی ایونی، در ماجرای آدم‌ربایی می‌خوانیم: ملوانان بی بندوبار فنیقی «ایو» دختر امیر یونان را ربودند. به تلافی آن، یونانیان سراغ زنان طنز فنیقی رفتند و «اروپا» دختر شهریار فنیقی را دزدیدند. شهزاده تروایی هم «هلن» دختر پادشاه یونان را ربود. فتنه برخاست. یونانیان به خاک آسیا حمله بردند، و تروا را ویران کردند. پارسیان گویند: آدم دزدی کاری زشت و دور از آرم است، اما هنگامه و جنگ بر سر آن راه انداختن و مملکتی را نابود کردن، کار دیوانگان است. جهان دیده می‌داند که اگر آن زنان دلشان نمی‌شنگید و به مردان چشمک نمی‌زدند، کسی آنان را نمی‌ربود.^{۲۷} پلوتارک ساده لوح این قصه هردوتی را جدی گرفته است.

از ایونی به آتن می‌رسیم.

اندیشه تاریخ در آتن تحول یافت؛ اما هنوز مورخ تمام عیاری نبود تا به مرحله بعد. هردوت تاریخ عمومی وسیعی نوشت که از منته مختلف و مقولات گوناگونی را در برمی‌گرفت. مورخ آتنی

○ اعلام حقیقت تاریخی یک چیز است، و سنجش ارزشهای تاریخی از مقوله دیگر.

تاریخ را به نفع سیاست تحریف کردن، خلاف راست

گفتاری و صداقت علمی است. لکن اگر پس از بیست و پنج قرن، نه تنها تحریف

بلکه جعل تاریخ کار برخی تاریخ پردازان باشد

(که هست)، بر «پدر تاریخ» (هردوت) گناه بزرگی وارد نیست.

پولیبیوس پس از دوره تبعید به آتن بازگشت. نگارش اثر معتبرش «تواریخ» را در تاریخ روم و کشورهای حول و حوش آن به انجام رساند. و آن «چهل کتاب» (یا به معنای امروزی چهل باب یا قسمت) را دربر می گرفت؛ که پنج کتاب اول و بخش هایی از فصل های دیگر آن به دست ما رسیده است. تصنیف او شامل آغاز تاریخ روم، تاریخ مفصل دولت جمهوری، شرح تأسیسات اجتماعی و سیاسی، و کنستی توسیون است.

پولیبیوس منطق تاریخ نویسی اش را در آغاز اثر خود تشریح می کند: «مغز کنجکاوی» نیست که در گسترش قدرت و سلطه روم به مدت کمتر از پنجاه سال نیندیشد، یا نخواهد که از تأسیسات سیاسی اش که کامیابی بزرگی نصیب این دولت کرد آگاه گردد. از این رو بر آن شد که درباره اعتلا و بسط فرمانروایی روم به مطالعه و تحقیق بپردازد. تأکید او بر شناخت علل تاریخی است. به عقیده او رساله های نویسندگان «تصویر همه جانبه ای» به دست نمی دهد و کتابی که او عرضه داشته عمیقاً متمایز است از آن نوشته ها - چنان که «آموزش از راه مغز غیر از شنیدن از راه گوش است».

هدف او از نگارش تاریخ، کشف حقیقت و درستی ثبت وقایع است؛ و تنها در این حالت تاریخ به عنوان درس حیات سیاسی می تواند آموزنده باشد. از همان نظرگاه، آثار پیشینیان را رویهم به انتقاد می کشد. فکر انتقادی او شایان توجه است. برای مورخان افسانه پرداز و دراماتیست که به تعبیر خودش به سبک تراژدی نویسان تاریخ نگاشته یا حقیقت تاریخی را تحریف کرده اند-اعتباری نمی شناسد. اشاره مستقیم او به توسیدیدس و سایر مؤلفانی است که خطابه های ساختگی سیاسی را چاشنی آثارشان زده اند. باید دانست که پیش از او کراتیپوس^{۵۲} (مورخ آتنی سده چهارم که از اثر او چیز زیادی به جای نمانده) روش نویسنده تاریخ جنگ پلوپونز را در پرداختن آن سخنرانی های دروغین طرد کرده بود. مورخی را که پولیبیوس بیش از دیگران می ستاید افوروس^{۵۳} (مورخ سده چهارم و از اهل ایونی) است که نماینده تفکر عقلی ایونی بود، و بارها به او استناد جسته است. اندیشه تاریخی پولیبیوس مانند هر اندیشه گر دیگری تحول

ماکیاولیست مآبی او و از خطابه ساختگی اش که از زبان پریکلس درباره دموکراسی آتن آورده، در بخش دیگر سخن گفته ایم. دنباله کار توسیدیدس را گزنفون گرفت و تاریخ جنگ آتن و اسپارت را پایان برد. او هم از زده سهای بود، اما خشک مغزی سلفش را نداشت. خاصه در تاریخ حوادث سیاسی به عنصر انسانی و اخلاق توجه می کرد که توسیدیدس از آن بی بهره بود. گزنفون تحت تأثیر سقراط اخلاقی بود. تأثیر مهمتر گزنفون در سرگذشت نویسی و نگارش خاطرات سیاسی است که هر دورشته را ترقی داد. می دانیم که تأکید بر اهمیت مقام فرد در تاریخ، از تعالیم سופسطانیان خاصه پروتاگوراس بود که از معتقدان اصالت انسان بود. لفظ «بیو» (زندگی) مفهوم تازه ای یافت و در نوشته های تاریخی نفوذ کرد. این را بیشتر تأثیر گزنفون که نویسنده خوش قریحه ای بود در تاریخ نویسی دانسته اند. به هر حال، نگارش سرگذشت و تشریح شخصیت مردان تاریخ در یونان و خاصه روم گسترش پیدا کرد.

اما ترقی فن تاریخ نویسی بیش از همه کار پولیبیوس آتنی است. او را سرآمد تاریخ نویسان یونانی می شناسیم. او مورخ اندیشمند و متفکر کنستی توسیون است. اینجا از مقام او در تاریخ نویسی سخن می گویم.

پولیبیوس^{۴۹} (حدود ۲۰۵-۱۲۵ ق.م) به عمر هشتاد ساله اش، سقوط آتن و دولت مقدونی، ویرانی کارتاژ، و گسترش قدرت نظامی و سیاسی روم را به تجربه شناخت. او در زمره گروگان های سیاسی، هفده سالی را در تبعیدگاه روم گذراند؛ دوست «سپییوی کوچکتر» کنسول و سردار رومی بود؛ همراه او به آفریقا رفت و حادثه بزرگ آن روزگاران، سقوط دولت نیرومند کارتاژ را نظاره کرد (۱۴۶ ق.م). در محفل فکری سپییو^{۵۰} اهل دانش و فکر از جمله پانه تیوس^{۵۱} فیلسوف رواقی و پولیبیوس گردهم می آمدند و مباحثه داشتند. در این زمان دو جریان فکری در روم نفوذ کرده بود: حکمت رواقی و تعقل اپیکوری. پولیبیوس از تفکر رواقی تأثیر پذیرفت، اما گرایش او در درجه اول عقلی و طبیعی بود، خاصه اعتقاد او به اختیار و اراده آزاد مشخصه فلسفه اپیکوریان بود نه اهل رواق.

هنر هرکس نیست. تا آنجا که می‌دانیم، در سلسله مورخان کلاسیک، پولیبیوس و یوزیدونیوس سوری را در آن مقام می‌شناسیم. در تعقل تاریخی، پولیبیوس را به نظریه «گردش دوری» تاریخ می‌شناسند. به حقیقت، تفکر تاریخی او ساخته دو عنصر اصلی است: منطق عقلی سوفسطایی؛ و اراده آزاد اپیکوری که آنرا در اندیشه دوری به کار بست و خصلت جزمی نظریه دوری را کنار گذارد.

دانستیم که پولیبیوس به مرحله تحول فکر تاریخی اش - تنها به قانون علیت اعتقاد دارد، و نگرش او در تشریح حوادث، عقلی و طبیعی محض است. اما به نظر نمی‌آید که او (همچون سایر متفکران کلاسیک) به مفهوم ترتب معلول که زاده فلسفه علمی جدید است دست یافته باشد. گردش دوری تاریخ چنان که در همین گفتار گذشت منشأ بابلی داشت، در آرای فیثاغورسی تأثیر بارز گذارد، و در فلسفه سیاسی افلاطون هم نفوذ یافت. این فرضیه را پولیبیوس در دو جهت به کار گرفت: یکی در اعتلا و زوال مدنیت‌ها بر پایه قانون کون و فساد؛ دیگر در جریان تبدل نظام سیاسی دولت‌ها که آمیخته با فلسفه سیاسی اوست.

در جهت اول، سقوط کارتاژ را قرینه نابودی تروا آورد؛ و تکرارش را در انحطاط امپراتوری روم در آینه تاریخ دید. ویرانی و برافتادن دولت‌ها داستان نامکرر نبود. گذشته از زوال امپراتوری‌های شرقی، برافتادن دولت مقدونی، همراه ادغام شهرهای یونانی و غیر یونانی در امپراتوری روم، به روزگار نویسنده روی داده بود. آغاز حرکت انقلابی (به رهبری تیبریوس گراکوس) که پیش درآمد جنگ داخلی روم گردید، برای پولیبیوس تیزبین طبعاً عبرت تاریخ بود.

در جهت دوم، تبدل نظام سیاسی دولت را بر پایه حرکت دوری تاریخ سنجید. او به روانشناسی قدرت توجه داشت: قدرت سیاسی مایه فساد است که خود به فرسودگی و پوسیدگی دستگاه حکومت می‌انجامد. فرسودگی دولت آنگاه ظاهر می‌شود که نیروی سیاسی خود و وفاداری اتباعش را از دست بدهد. در این حالت تبدل دولت پیش می‌آید. بدین معنی که پادشاهی، نخستین شکل حکومت، به تیرانی (جباری) می‌رسد که به قدرت آریستوکراسی سقوط می‌کند؛ آریستوکراسی که به حالت الیگارشسی سست و پوسیده درآمد به وسیله عناصر دموکرات قانون‌خواه در هم فرو می‌ریزد؛ دموکراسی که در بستر حکومت توده رجاله لغزید به اوکلوکراسی مبدل می‌شود که فطرت آن زورگویی و هرج و مرج است؛ حکومت توده عوام نیز دوام نمی‌یابد و شکل حکومت تغییر می‌پذیرد. در این میان چه بسا انقلاب و حوادث دیگری پیش بیاید. تعبیر «اوکلوکراسی» را او وضع کرد و بر اصطلاحات سیاسی کلاسیک افزود، مفهومی که تجسم کامل آن در آتن تحقق یافته بود. او تأکید

یافت. به مرحله‌ای بود که ضمن تأکید بر علل انسانی حوادث تاریخ - گرایشی در اعتقاد به تصادف و سرنوشت نیز داشت. او که همواره علل عظمت روم را در تاریخ و کنستی توسیون آن می‌جست، در آغاز کتاب اول به تأثیر اقبال و سرنوشت در سیر وقایع نیز تصریح کرده است. اما این اعتقاد را زود کنار نهاده و همه جا بر علل عینی پافشاری ورزیده است. از این پس، در منطق عقلانی او اقبال و سرنوشت راهی ندارد. می‌نویسد: «روشن است که از اقبال سخن گفتن بیهوده است؛ بلکه باید علت آنرا (واقع را) بیابیم. هیچ چیزی بدون علت وقوع نمی‌یابد، خواه قضیه متعارف باشد یا خارق‌العاده» (کتاب دوم). باز به تأکید می‌آورد: «به خلاف آنچه برخی یونانیان می‌بندارند، نه سرنوشت بود و نه بدون علت که کامیابی نصیب رومیان گشت. بزرگی روم کاملاً طبیعی بود؛ آن به دلیل کار آموختن و انضباط بود. مقصدشان فرمانروایی بر جهان بود و بدان دست یافتند» (کتاب اول). واضح است که مفهوم او از جهان همان جهان امپراتوری است، چنان که از تاریخ جهانی روم صحبت می‌کند.

در گفتارهای تاریخی از روانشناسی رهبران سیاسی و سرداران هوشمندانه سخن می‌گوید؛ قدرت و شهرت را دو انگیزه بسیار مهم می‌شناسد. به روانشناسی توده هم اشاراتی دارد؛ به عقیده او بیم و نادانی و خرافه‌پرستی مشخصه توده عوام است. تحلیل او از شخصیت هانیبال سردار بزرگ کارتاژ درخشان است؛ همان اندازه که وقت او در گزارش جنگ روم و کارتاژ و قضاوت تاریخی اش مورد ستایش همه محققان است. در تکلیف هر مورخی به حقیقت‌جویی و راست‌گفتاری، سخنی دارد که پس از دوهزار سال هنوز آموزنده است:

«هر نیکمردی بایستی نسبت به دوستان و وطن خویش همدلی داشته باشد؛ شریک عواطف و تألمات دوستان باشد. اما چون پای تاریخ نویسی به میان می‌آید، بایستی آن بستگی‌ها را کنار بگذارد؛ و اگر حقیقت حکم می‌کند از ستودن دشمنان دریغ نورزد. همچنین از سرزنش سخت نزدیک‌ترین دوستان روی برنتابد، آنگاه که خطاهایشان سزاوار چنان انتقادی باشد». (کتاب اول).

«ما اهل قلم، به دلیل اینکه همه چیز را نمی‌دانیم ناگزیر از خطاهای فراوان مصون نیستیم. اما اگر به ملاحظات وطن خویش یا برای خوش آمد دوستان یا به انگیزه جلب عنایت، معیار سنجش حقیقت را سودمندی قرار دهیم، و به دروغ‌پردازی روی آوریم، آثارمان را بی اعتبار کرده ایم که زیننده تر از [کردار] اهل سیاست نخواهد بود». (کتاب شانزدهم).

پولیبیوس در آن ایرادها، آثار نویسندگان مشخصی را (از ایونی و آتن) در ذهن دارد که به برخی از آنان توجه دادیم. و آنچه را که شرط تاریخ نویسی راست و درست می‌شناسد، در واقع معیار آزادی و فراخ‌اندیشی و شرافت فکری است که دست یافتن به آن

به آفریقا رفت، و در بازگشت به تاریخ نویسی روی آورد. «تاریخ جمهوری روم» را نوشت با آهنگ انتقاد سیاسی و برخوردار از درک و فهم تاریخی. اثر دیگرش در «توطئه کاتیلین» است، سرگذشت آن مرد رادیکال انقلابی.

بزرگترین مورخان رومی تاسیتوس^{۵۶} (۱۱۷-۵۵ میلادی) است؛ نویسنده با فرهنگ و سخور که به بالاترین مقامات سیاسی دست یافته بود: سناتور و کنسول. آثار گرانبهای او مهمترین منابع سده اول تاریخ روم را می‌سازد: «تواریخ» در تاریخ امپراتوری به دوران حکومت شش امپراتور؛ «سالنامه» از مرگ آگوستوس به بعد؛ «سرگذشت آگریکلا»^{۵۷} سردار رومی و یکی از فاتحان بریتانیا که پدرزن خود مورخ بود. کسی که تمدن را به سرزمین بریتانیا صادر کرد همان سردار بود. اثر دیگرش «گفتار درباره سخنوران» است که بیشتر جنبه ادبی دارد.

تاسیتوس در شرح و وصف حوادث تاریخی و روانشناختی دولتمداران بسیار تواناست. ماهیت آثار او در درجه اول سیاسی است؛ به تحول اداری ایالات امپراتوری خاصه مسائل کنستی توسیون هم توجه دارد. از این نظر مورخ کنستی توسیون دوران امپراتوری است، چنان که پولیبیوس مورخ عصر جمهوری شناخته شده. در دقت تاریخی نیز همسنگ پولیبیوس است. نمونه گزارش او را با مقابله کنیه رسمی که به جای مانده، ضمن بحث کنستی توسیون روم به دست دادیم که خود نشانه دقت تاریخی اوست. وجه نظر سیاسی او را ایدال‌های عصر جمهوری می‌سازد؛ از سقوط جمهوری و نفی معیارهای اصلی آن به دوران امپراتوری افسوس می‌خورد؛ روح انتقادهای او بر کارنامه امپراتوران از همان دل‌بستگی‌اش به دستگاه جمهوری سرچشمه می‌گیرد. اما این انتقاد بر او وارد است که کمتر به تحلیل تاریخی برمی‌آید و به منطبق ترتیب تاریخی توجه ندارد. سقوط جمهوری نتیجه کوتاه‌بینی الیگارش فاسد و روش غلط سنای روم بود که با کل حرکت‌های رفورم به خصومت برخاستند؛ در برانداختن مبتکران تغییر و رفورم به نابکارترین روش حتی توطئه و تروردست یازیدند، کیفیتی که روی کار آمدن دولت امپراتوران را ممکن ساخت. وانگهی چنین نبود که کارنامه امپراتوران سربرس منفی بوده باشد. در اصلاحات عمومی و رفورم کنستی توسیون کاری از عهده سزار و امپراتوران برآمد که سنای روم از آن فرو مانده بود. اما درجهت دیگر، تاسیتوس مورخ آزادی است و در دفاع ارزش‌های آزادی مقام والایی دارد. برخی سخنان او چون کلمات قصار مانده است به روزگاران: «یک بیابان احداث کنید اسمش را بگذارید صلح رومی»؛ «رومیان نه شایستگی عبودیت کامل دارند و نه آزادی کامل را». او تبعید فیلسوفان را از روم که به زمان خودش روی داد، و همچنین بساط کتاب سوزاندن را سخت نکوهش می‌کند؛ روشی که در واقع تبعید «دانش آزاد» بود و روح ادبیات

دارد که تحلیل سیاسی‌اش بر پایه تجربه واقعی نهاده شده، نه بر مآخذ روایات آشفته باستانی. توجه او معطوف به تجربه دولت‌های آزاد یونان و جمهوری روم و کارتاژ است.

در نفوذ فکری پولیبیوس باید افزود که اندیشه گردش دوری تاریخ در عصر رنسانس از جانب ماکیاولی و کامپانلا از نو به میان کشیده شد. ماکیاولی در آغاز اثر خود «گفتارها»، نوشته پولیبیوس را در سیر دوری نظام دولت‌ها آورده است. اما نویسنده فلورانس به رغم شهرت غلط اندازش نه مورخ برجسته‌ای بود و نه متفکر سیاسی عمیقی؛ در تاریخ و در فلسفه حکومت فکری نو نیاورد. ماکیاولیسمی هم که عرضه داشته آیین کهنه و کنیف مبتذلی است که تاریخ سیاست قدیم و جدید خوب می‌شناسد؛ کارنامه سیاسی خودش هم جلوه همان رفتار است. باری، نظریه گردش دوری در برخورد با اندیشه ترقی و فلسفه تحول تکاملی اعتبارش را (اگر هم در اصل می‌داشت) از دست داد.

فن تاریخ نویسی ایونی - آنتی - هلنیستی (همچون دیگر رشته‌های دانش و اندیشه و هنر) به روم رسید، امتداد یافت و مورخان با اسم و رسمی را پروراند. تاسیتوس در رده پولیبیوس آنتی و پوزیدونیوس سوری و یکی از سه مورخ بزرگ جهان کلاسیک است. تاریخ نویسی رومی در روش تحقیق و تعقل تاریخی فکری نو نیاورد. اما از آنجا که مورخان رومی با جهان وسیع امپراتوری سروکار داشتند، طبعاً دامنه بحث تاریخی گسترش یافت خاصه در متن تاریخ سیاسی. در همین جهت اندیشه تاریخی رومی، در قیاس تاریخ نویسی محدود آنتی، پیش رفت. بدین معنی که مفهوم «تاریخ جهانی» را پدید آورد؛ گرچه نه به معنای صحیح تاریخ جهان شمول بلکه در دایره تاریخ امپراتوری. نکته باریک آنکه تصور تاریخ جهانی را جهان بینی خاص فلسفه رواقی به وجود نیاورد، بلکه زاده منطق تجربی کشورگشایی بود. و آنچه در آن مستقیماً تأثیر داشت فکر «رومی شدن» ایالات و متصرفات بود؛ حرکت مستمر و دامنه‌دار تاریخی که از یکسو بخشی از تاریخ کنستی توسیون روم را می‌ساخت، و از سوی دیگر عامل متحرک گسترش مدنیت رومی به متصرفات بود؛ پدیده بزرگی که دولت روم بدان شاخص است. مورخان رومی به درجات از آن موضوع‌ها سخن گفته‌اند.

لیویوس^{۵۴} (مورخ سده اول پیش از میلاد) تاریخ باستانی روم را از آغاز آن نوشت. بخش عمده آن شامل داستان‌های کهن و آمیخته به حماسه‌سرایی است، و کمتر اعتبار تاریخی دارد. در فضایل رومی هم گزاره می‌گوید. همه اقوام و ملل مشرق و مغرب همانند او را داشته‌اند؛ اما انتقاد تاریخی حرف‌های آنان را به گوش نمی‌گیرد. اثر دیگر او به عنوان «وقایع نامه مردم روم» نوشته جدی تری است، و در حد متوسط از منابع تاریخ روم به شمار می‌رود. مورخ دیگر از همان دوره که مقام خیلی برتری دارد سالوست^{۵۵} است که «تریون مردم» بود، از طرفداران جولوس سزار؛ همراه او

بزرگ را کشت؛ «همان ضربتی که آزادی عمومی را نابود کرد مرگ زنی را آورد».

تاسیتوس تنزل و انحطاط امپراتوری را در آیینۀ تاریخ می‌دید. گرچه روم هنوز دوران امپراتوران کاردان و دولتمدار توانایی را در پیش داشت (چنانکه برخی ناپسامانی‌ها را سامان دادند و انحطاط دولت را مهار کردند) اما در تفکر تاریخی تاسیتوس تیزبین، امپراتوری به سوی سرنوشت محتوم خویش می‌رفت. «قهر خداوند بر روم» کلام مشهور اوست که بر مجموع نوشته‌های این مورخ افسرده‌دل سایه شوم افکنده، او که همواره به پایان حیات دولت روم می‌اندیشید.

از معاصران تاسیتوس که در گفتگوی مادر خور ذکر هستند یکی موسیانوس^{۵۸} رومی و دیگری پلوتارک یونانی است. موسیانوس به گردآوری مجموعه بزرگی از اسناد و مدارک رسمی برآمد که متن مذاکرات و خطابه‌های سنا، احکام و قوانین مصوبه را دربرمی‌گرفت. این ابتکار مهمی بود، خواه به صرافت طبع خود باشد یا به ترغیب و سپازین امپراتور که مورخ با او دوستی نزدیک داشت.

اما پلوتارک (حدود ۱۲۰-۵۰ میلادی) که شهرتش به سرگذشت‌نگاری است، در آتن نزد آمونیوس^{۵۹} فلسفه و اخلاق خواند، به مصر رفت، به مأموریت رسمی به روم آمد، سالیانی را آنجا گذراند و درس می‌داد، در بازگشت به یونان چندسالی به خدمت معبد دلفی درآمد، و پس از آن دست به نگارش و تألیف برد. مهمترین آثارش «زندگی نامداران» یونان و روم است که به سلیقه خودش برگزیده ترین سیاستمداران و سرداران هر دو را به قرینۀ تاریخی آورده، و با سنجش تطبیقی به قضاوت نشسته است. گویی خواسته ترکیبی از تاریخ دو جامعه به دست بدهد. به مأخذ متن موجود، اندیشه نویسنده محدود به تاریخ سیاسی است، آنها در متن سرگذشت و کارنامه دولتمداران و سرداران - چنان که در تاریخ‌نویسی کلاسیک بیشتر رایج بوده است. در این میان شرح حال اردشیر اول پسر خشایارشا را هم در آن کتاب می‌خوانیم. در جهت مثبت باید گفت اثر پلوتارک خزینۀ اطلاعات تاریخی است، خاصه از این نظر که برخی از نوشته‌ها و منابعی که در دست داشته و بهره گرفته، از میان رفته یا فقط بخشی از آنها به جای مانده است. در دیگر جهت، او در ثبت وقایع گاه سهل‌انگار است. از این رو هر کجا که ممکن باشد چه بهتر که نوشته‌اش با منابع دیگر مورد سنجش تاریخی قرار گیرد. دیگر آنکه قضاوت‌های سیاسی او همیشه اندیشیده نیست که خود سبب گمراهی نویسنندگان دوره‌های بعد شده است (نمونه‌اش را در مورد جولوس سزار و پروتوس پیشتر به دست دادیم). در ضمن، زیاد پرحرفی و درازنفسی می‌کند که روش نگارش اوست. انتقاد دیگر آنکه پلوتارک گاه چیزهایی را آورده که بیرون از دایرۀ معرفت تاریخی است؛ به

اساطیر یونانی و رومی استناد می‌جوید، قصه می‌گوید، به تفأل و تطییر و غیب‌گویی و تأثیر احکام کیهانی در سرنوشت آدمی می‌پردازد، و سراغ جن و دیو و پری هم می‌رود. معلوم گشت که جزایر کوچک حول وحوش بریتانیا که پای آدمیزاد به آنها نرسیده بود، به اشغال اجنه درآمده بودند. اما معلوم نشد که این حاصل فلسفه خواندن است یا آرای جاری یونانیان و رومیان را آورده که سخت نادان و خرافه پرست بودند. همه آن انتقادهای به جای خود محفوظ، اما منصفانه باید گفت اگر کتاب پلوتارک در دسترس نبود، دانش ما درباره بسیاری وقایع سیاسی ناچیز بود و به موارد دیگر خیلی محدودتر از آن بود که هست.

مؤلف دیگر سوئنه تونیوس^{۶۰} نویسنده سده دوم است. او منشی مخصوص امپراتور هادریان بود و «سرگذشت سزاران» روم را نوشت که فقط قسمت‌هایی از آن به جای مانده. از آن برمی‌آید که به منابع رسمی دسترسی داشته و آنچه آورده سنجیده و معتبر است. به این مأخذ، او در فن سرگذشت‌نویسی و تفکر تاریخی به مراتب برتر از پلوتارک است.

در بحث تاریخ سیاسی ناگزیر به مجموعه منحصر نامه‌های سیسرون توجه می‌دهیم. سیسرون (۱۰۶-۴۳ ق.م) به دلیل مقامش در تاریخ فکر و سیاست هردو، شخصیت چندجانبه‌ای دارد. نویسنده صاحب سبک معروف به نثر سیسرونی، سخنور بزرگ، تنها متفکر سیاسی که روم پروراند، رواقی‌منش و مؤلف آثار گوناگون از جمله «درباره دولت» و «قوانین»، سناتور و کنسول بود. مجموعه کلان‌نامه‌های سیسرون (نزدیک به یک هزار نامه) دوره تاریخی حادثه‌انگیز بیست و چهار ساله‌ای (از ۶۸ تا ۴۴ ق.م) را دربرمی‌گیرد، خاصه در انقلاب روم و ائتلاف اول سرداران سه‌گانه. این نکته به خودی خود شاید اندکی جای درنگ و اندیشیدن و حتی عبرت‌افزا باشد که از یک نویسنده دوهزار سال پیش، یک هزار نامه خصوصی به دست ما رسیده است! از آنجا که نویسنده در کانون حوادث و در سیاست زمانه فعال بوده، و از آنجا که در نگارش آن نامه‌ها قصد انتشار نداشته، هرچه می‌گذشته فاش می‌گفته، حتی درباره خودش. به گفته خودش: «در نامه‌نگاری خجالت روا نیست». آن مجموعه گزارش وقایع سیاسی است. مایکل گرنث دانشمند عالقدر فرهنگ کلاسیک و مفسر برخی آثار سیسرون می‌نویسد: نامه‌های سیسرون «منبع اصلی و به موارد بسیاری یگانه منبع دانش ما در حوادث تعیین‌کننده این دوره تاریخ مدنیّت است».^{۶۱} اشاره‌اش به دوران سقوط دستگاه جمهوری و روی کار آمدن سرداران و امپراتوران است که تاریخ روم دگرگون گشت. باید افزود که از نظر منابع تاریخی، مکمل نامه‌های سیسرون، خطابه‌های سیاسی او در مجمع عامه و سنای روم است که متن پنجاه و هشت خطابه‌اش موجود و چندتای آن به صورت جزوه و رساله است؛ از جمله رساله‌ای که در حمله بر جباری و در دفاع از

نویسنده دوران تنزل دولت است، آمیانوس مورخ دلفکار دوره نابسامانی. دستگاه امپراتوری پستی گرفته بود، دولت اراده و شایستگی حکومت را از دست داده و توان دفاع از مرزهای کشور را نداشت، حیات مدنی دچار بیحسی و فلج گشته بود، فضای فکری تیره و تار، و خرافات فراگیر. چنین است وصف آمیانوس از زمان خویش. یکصدسال پس از او دولت روم غربی درهم فرو ریخت. آن مروری بود بر سیر تاریخ نویسی رومی - از جمهوری به امپراتوری، از اعتلا به تنزل تا احتضار.



آزادی در سنا پخش کرده بود، و بر سر آن او و برادرش جان باختند.^{۶۲}

آخرین مورخ نامور رومی آمیانوس مارسلینوس^{۶۳} مؤلف نیمه دوم سده چهارم میلادی است. پس از تاسیتوس، فن تاریخ نویسی بر رویه پس رفت، همراه تنزل امپراتوری. تنها مورخ شایسته آمیانوس است که دنباله مطالعات همان مؤلف را گرفت، و تاریخ امپراتوری را تا ۳۷۸ میلادی امتداد داد. روش او هم بیشتر وصفی است و کمتر تحلیلی. او در وصف بسیار تواناست. تاسیتوس

●● زیر نویس ها

است. فیلیپ آن قضیه را با کاهن معبد در میان نهاد. کاهن گفت: چون آن شهریار همخوابگی زنش را با حضرت رب النوع از شکاف در نظاره کرده است، همان چشمش کور خواهد شد (پلوتارک، به مأخذ سابق، در احوال اسکندر). المیاس زن مصری بود، دیوانگیهای اسکندر ربطی به عالم غیب نداشت، کاهن لوطی حقه ساز بود، و آن شهریار ابله بود. فکر تاریخی در یونان و روم معمولاً (اما نه همیشه) آمیخته با چنین اباطیل و موهومات بود.

45. Sallust

۴۶. مقدمه جورج سوان بر رساله راجع به هردوت. (هرتالان به عنوان واحد پول در یونان قریب ۲۴۴ لیره انگلیسی برآورد شده است). این مطلب هم مورد تأیید قرار گرفته است که هردوت بخشی از اثرش را در مجمع آنتیان خوانده بود، و به روایت ضعیف تر در مجمع نمایندگان همه شهرهای یونان. حتی نوشته اند که آن پول با تصویب مجمع شهر آتن به او تقدیم شد (مقدمه تانکوک بر شورش ایونی).

۴۷. این چکیده داستان هردوت است در آغاز کتاب اول، و پیش درآمد اختلاف میان جهان مشرق و یونان!

۴۸. رجوع کنید به منابع.

49. Polybius

50. Scipio

51. Panaetius

52. Cratippus

53. Ephorus

54. Livius

55. Sallust

56. Tacitus

57. Agricola

58. Mucianus

۵۹. Ammonius البته او غیر از امونیوس فیلسوف اسکندرانی است که به خیال خود خواست ترکیبی از فلسفه افلاطونی و ارسطویی به دست دهد.

60. Suetonius

۶۱. مایکل گرت، برگزیده آثار سیرسون، ص ۵۸.

۶۲. در بخش پیش از آن سخن گفتیم.

63. Amianus Marcellinus

۲۷. باید توجه دهیم که این اندیشه در اصل از ویکو، از پیشروان عالیقدر تاریخ نویسی جدید است. به عقیده او: نظم شیوه طبیعی برای بیان ذهن «کودکانه و پاجوشی» بوده است؛ و آثار هر ودانته بیان کننده همان مرحله است. اما همین که با ترقی انسان، عقل بر شور و تخیل غالب آمد، نثر جای نظم را گرفت.

۲۸. تاریخ قدیم کمبریج، ج ۳، ص ۵۱۸-۵۲۰. کتاب داستانهای پابلی همراه سخنان آهیکار به وسیله آتسوپ (Aesop) داستان پرداز اهل فریجی، آسیای صغیر، در ساموس نشر یافته بود. آهیکار حکیم، وزیر فرزانه ولی افسانه‌ای سناخریب پادشاه آشور بود. مقام او در فرهنگ آشوری - پابلی، معادل بزرگمهر حکیم است که هویت تاریخی او هم بکلی مشکوک است.

29. Xanthus

۳۰. Hecataeus او پیش از نیمه سده ششم تولد یافته بود.

31. Charon

32. Lampascus

33. Dionysus

34. Helanicus

۳۵. بری، مورخان یونان قدیم، بخش اول، رساله بسیار سودمند بری با توجه به نوشته‌های محققان طراز اول آلمانی تألیف شده است. همچنین رجوع شود به مورخان قدیم نوشته مایکل گرت.

36. Istoria

37. G. C. Swayne

38. Memory of the Past

39. Great and Marvelous

40. B. Croce

۴۱. تئوری و تاریخ نگارش تاریخ، ترجمه انگلیسی. (ص ۴).

42. E. Gibbon

43. Mnemosyne

۴۴. پانصد سال بعد پلوتارک مطالب غریب تری نوشت که نشانه نفوذ خرافه پرستی در تاریخ نویسی است: فیلیپ مقدونی پدر اسکندر، زنش المیاس را با ماری همخواه یافت. این مار تجسم رب النوع آمون (Ammon) بود. پلوتارک (همچون اکثر مورخان آن عصر) این «حقیقت» را دلیلی بر این می‌داند که اسکندر از منبع غیبی الهام می‌گرفته و از قدرت آسمانی برخوردار بوده

1. R. Flint

2. R.G. Collingwood

۳. به مثل، سال میداراً چنین می‌نوشتند: سالی که فلان بنا بنیان نهاده شد، فلان کانال کنده شد، فلان جنگ درگرفت، فلان شهر ویران گردید و غیره.

۴. جاکوبسن نخستین تحقیق را درباره این متن منتشر کرده است و بیشتر از آن صحبت کرده ایم.

۵. این زبده گزارش مفصل مورخ سومری است که متن آن را کرامر ترجمه و نقل کرده است.

۶. بخشی از منظومه شیوای سومری را در ستایش سرزمین سومر، ساموئل کرامر ترجمه و منتشر کرده است. بخش دیگر آن ناخوانا مانده.

۷. شاهزادگان آشوری، یعنی نویسندگان این وقایع نامه‌ها فرزندان «شامشی اده» (Sham Shi Adad) - از اولین فرمانروایان آشور، بودند.

8. E.F. Weidner

9. H.G. Güterbock

۱۰. من به متن ترجمه تاریخ پابلی دسترسی نداشتم. آنچه آوردم به مأخذ مقاله اسپیزر است در: اندیشه تاریخ در شرق میانه قدیم.

۱۱. همان مأخذ.

12. R. Flint

۱۳. مقاله اسپیزر، به مأخذ قبلی.

14. B.C. Brundage

15. Clio

۱۶. بری، مورخان یونان قدیم، بخش اول.

17. G. Murray

18. O. Murray

۱۹. T.L.S. ۲۷ ژانویه ۱۹۸۴، ص ۹۲، مقاله اسون موری در بحث اساطیر و قصه‌های یونان باستانی.

20. Eratosthenes

21. J.P. Mahaffy

22. Hesiod

۲۳. جورج سارتون، تاریخ علم، ترجمه فارسی، ص ۳۳۵.

24. F.M. Cornford

۲۵. کورنفرود در واقع دنباله تحقیقات نسن (H. Nessen) محقق آلمانی را درباره توسیدیدس گرفت.

26. Cadmus